

متن سخنرانی پروفیسور لوکوک، مدیر مدرسه عالی مطالعات عملی و پروفیسور مدرسه عالی
لوور

کلامی از فردوسی :

زمان گذشته نیاید به بر	بگفت این و شد روزگارش به سر
بیاویختند از بر گاه تاج	یکی دخمه کردند از شیز و عاج
بدید از پس نوش و تریاک زهر	همی بودش از گنج و از رنج بهر
شد از مرگ درویش با شاه راست	اگر بودن این است شادی چراست
ز گیتی به مرد خرد دار گوش	بخور هرچه دری و بر بد مکوش

درد هایی در زندگی هستند که خود را به آسانی نشان نمیدهند، اما وقتی بروز میکنند بی رحمانه ما را یاد آور میشود که زندگی بشر در این دنیای گذران چه کوتاه است. دنیائی به مانند صحن شعبده بازی، همانگونه که فردوسی بزرگ بارها به آن اشاره میکند.

مرگ پدر، یک دوست، یا انسانی که ارزشش میداریم، از گونه درد ها ایست که به گونه طوفانی ناگهان در آسمانی آفتابی بروز میکند، بی آنکه منتظرش باشیم.

اما این درد ها هیچ گاه تنها نمی آیند، و همیشه یک خیل خاطرات نیز به دنبال دارند، خاطراتی که به باور ما می بایست در فراموش خانه گذشته باشند.

این گذشته است که ناگهان از خواب بیدار میشود تا یاد آوری کند که دریغا آن کسی را که از دست دادی آن طور که میبایست قدر ندانستی، و آن مقدار که میبایست با او نبود. و آنگاه است که تلخی روزگاری برای همیشه از دست رفته، و دوست و همراهی برای همیشه از دست داده را حس میکنی.

این رنج دوباره بی شک عمیق تر، و سوزنده تر از آن رنج نخستین است، و هیچ گونه از میان نمیرود.

انسان رفتنی است، و فرهنگ انسانی ها هم میتواند از دست برود، مگر آنکه مردانی روشن بین

زندگی کوتاه خود را فدای آنکنند، و آنگاه، همچون کسانی که اکسیر حیات را نوشیده اند، از سراب زندگی زمینی بگذرند و جاودانه شوند.

شجاع الدین شفا یکی از این مردان بود، مردانی که روح فرهنگ ایران به آنان تعلق دارد و برای همیشه به آنان مدیون است.

من در چهل سال پیش، زمانی که به عنوان جوانی دانش پژوه برای آموزش زبان و لهجه‌های فارسی به ایران آماده بودم، دکتر شفا را شناختم و از همان تماس اول در یافتن که سرنوشت مرا در مقابل یکی از مردان نادری قرار داده که “با” فرهنگ زندگی نمی‌کنند، بلکه “برای” فرهنگ زندگی میکنند.

بعد ها زندگی راه ما را جدا کرد، و اتفاقات ناگواری که هیچ‌کس حتی بروزشان را باور نداشت ما را از هم دور کرد، ولی ارتباط ما، هر چند ناچیز ولی همچنان برقرار ماند.

رشته ارتباطی ما “اکتا ایرانیکا” بود، مجموعه‌ای در بر گیرنده تمام جنبه‌های فرهنگ ایران که توسط دکتر شفا پایه گذاری شد، و دوره کامل آن به بیش از پنجاه جلد سر می‌زند.

در فرهنگ‌های جهانی، نمونه‌های کمیاب، ولی بارزی، از تناقض، یا “**paradoxe**” وجود دارد، به مثال گفته معروف “**Horace**” در مورد فرهنگ یونان، که گفت “رومی‌ها یونان را فتح کردند، ولی سر انجام فرهنگ و تاریخ یونان بود که فاتح را فتح کرد”.

فرهنگ ایران به فیلسوف پژوهشگر تاریخ نمونه بارزی از این پارادوکس کمیاب تاریخی میدهد. کشوری و فرهنگی که هیچ‌گاه از تهاجم بیگانه در امان نبود، اما نه تنها همیشه فرهنگ خود را حفظ کرد و از دست نداد، بلکه همواره و سخاوت‌مندانه آنرا در اختیار تمدن‌های بزرگ هر دوره قرار داده و فرهنگ آنان را آبیاری کرده است.

در آغاز تاریخ خود، ایران به خاور نزدیک، که در طی دو قرن تهاجم و بی‌سامانی به خرابی کشیده شده بود، اولین پادشاه انسانی دوران را ارائه کرد: کوروش بزرگ، همان پادشاهی که دوران بر دگی بابل را پایان داد، و بملت‌های بسیاری غرور و شرفشان را بازگردانید. یونانیان هم‌زبان و هم‌کلام این پادشاه شایسته و بشر دوست را ستودند، و یهودیان او را ناجی خود و فرستاده خداوند خواندند.

بدین گونه طبیعی است که انتشار نخستین جلد “اکتا ایرانیکا”، در سال‌های پیش از دگرگونی ایران تجلیل عظیمی از طرف ایران‌شناسان جهان از این پادشاه بزرگ را به دنبال داشت.

در دوران کوروش، دورانی که هنوز هم ما را به شگفتی وا میدارد، و "کارل Jaspers" آنرا نقطه عطف تاریخ آن زمان مینامد، در فلات پر بار شرق ایران، پیامبری ظهور کرد که در درازای ادوار، از دوره افلاطون تا هنگام "Flûte Enchantée" او را مظهر خردمندانگی مشرق زمین نامیدند.

زرتشت، یا به یونانی آن "Zoroastre"، در دنیای ادیان همان جایی را دارد که کوروش در دنیای سیاسی و اجتماعی دارا است. او انسان را از هم رنگی و تشریف و رسوم بی حاصل منع کرده، و آنان را به تشخیص بین خوبی و بدی و خلوص هدایت میکند. او عمر دوباره جسم را مطرح میکند و مکتبی خاص را ارائه میدهد که در دنیای امروزی ما بیشتر و بیشتر به فراموشی رانده شده است.

در دوره ما از مذهب زیاد صحبت میشود، ولی فراموش نکنیم که این زرتشت بود که اساس دوگانگی بین نیکی و بدی و مبارزه ابدی این دو را بنا نهاد. آیینی که خود را در ما بین دو دیگر آیین‌های حاکم قرار میدهد، یکی چند گونه پرستی، و سر در گمی طبیعی ناشی از آن، و دیگری یگانگی، و همراه آن ناله "job" از بیتفاوتی خدای آن. دو مذهب بزرگ یهود، در دوران پس از اسارت خود، و مسیحیت، در دوران نو جوانی خود، از زرتشت و اساس دوگانگی مذهب او، برای تکامل مذاهب خود بسیار بهره بردند.

و چه بگوییم از تاثیر فرهنگ ایران در بر پا داشتن و شکوفایی تمدن نوپای عرب، و نیز در پیشرفت دین اسلام؟ جواب این سوال را میتوان با خواندن کتاب بی‌مانندی ارز یابی کرد که استاد شفا به زبان اسپانیایی نوشته: "ولی پرسیا لا اسپنا موسولمن - لا هیستریا" **Recuperada**

زمانی دراز میخواد که بتوان از تاثیر جلوه های شعر ایران در تمدن با شکوه امپراتوری مغول سخن گفت. ولی به خود این اجازه را میدهم که اشاره ای بکنم به دیوان سخنور بی‌همتا و بزرگ ایران که ظرافت و آراستگی اشعارش در دنیای برون مرزی ایران تاثیری نمایان داشته. استاد شفا بسیار تمایل داشت که ترجمه فرانسه کتاب شاهنامه فردوسی مرا از نزدیک به بیند و بخواند. دریغا که سرنوشت تصمیم دیگری داشت و این اجازه را نداد، ولی ایمان دارم که روزی خواهد آمد، که از ورای بهشت راستان، به آن گونه که زرتشت در گاتهایش تصویر کرده، او این کتاب را به زبانی که به آن بسیار علاقه داشت خواهد خواند.

کتابی که ضامن همبستگی و یگانگی تمامی ایرانیان است، که به جز آن شاید همیشه همبسته و یگانه نباشند.

در پایان دادن به نگارش این متن، و بدون شک با اندکی خودخواهی و رضایت شخصی، به یاد مرثیه‌ای افتادم که "Périclès" به افتخار یونانیان افتاده در نبرد "Péloponnèse" سروده بود.

بدیهی است که این مرثیه در واقع برای بزرگ داشت فرهنگ یونان سروده شده بود. مگر نه آنکه ما هم امشب در اینجا، به همان گونه، در بزرگداشت نماینده فرهنگ ایران، درواقع مثل آن است که بزرگداشتی از فرهنگ ایران را بر گذار میکنیم؟

قهرمانان فردوسی، به گونه قهرمانان هومر، افتخار را با جان بازی در صحنه نبرد می یافتند. مردان بزرگ دیگری جاودانگی را با از خود گذشتگی در راه فرهنگ کشورشان به دست می آورند

شجاع الدین شفا یکی از این مردان است

برگردان به فارسی - داریوش شفا

(*) پروفیسور لو کوک سالها در ایران در رشته زبانشناسی و لهجه‌های محلی ایران تحقیق و مطالعه کرده و تسلط کامل به زبان و ادبیات فارسی دارد، او در طی سالیان دراز با تلاش بسیار با ارزشی ترجمه جدیدی از شاهنامه فردوسی را به زبان فرانسه آماده کرده که به زودی چاپ و منتشر خواهد شد.

